

## معناشناسی واژه «عدالت»

معصومه بهرامی<sup>۱</sup>

### چکیده

در جهان بینی قرآن، واژه «عدالت» و مشتقات آن، از واژگان کلیدی و عنصری به شمار می آید و کاربرد متنوع و گسترده آن در موضوعات گوناگون بیانگر نقش اساسی آن در فرهنگ و گفتمان وحیانی است. در این پژوهش بر آنیم تا با استفاده از روش معناشناسی، به بررسی این واژه پردازیم و با مقایسه کاربردهای آن در قرآن کریم و قبل و بعد از نزول، تغییر و تحول کاربرد آن را تبیین کنیم.

در این راستا ابتدا با واکاوی معانی مطرح در کتب لغت، به تبیین معنای اساسی این واژه پرداخته و سپس با بررسی معانی دیگر و مشتقات آن، بازگشت تمام معانی و موارد مذکور در لغت، به معنای اساسی تبیین می شود.

برای واژه «عدل» دو معنای اساسی و اصیل که متقابل یکدیگر هستند، وجود دارد. اصل اولی «استواء» یعنی مساوات و دومی «عوجاج» یعنی کجی و انحراف است. معنای واژگانی چون «عِدل»، «عَدْل»، «عادل»، «عِدلان»، «عَدْوَلِیَّة»، «مَعْدَلَةٌ»، «معتدل» و همچنین مشتقات مختلف فعل از این واژه، به یکی از دو معنای مذکور بازمی گردد. این دو معنا، معنای حسی این کلمه نیز هستند. با بررسی آیات، روایات و کتب لغت، واژگانی را می یابیم که در شبکه ای به هم پیوسته از روابط مفهومی ما را به معناشناسی «عدالت» رهنمون می کنند. با توجه به این نظام معنایی، معنای عدالت در جهان بینی قرآن مشخص می گردد. مرکز و کانون اصلی این نظام، «حق» است و «عدالت»، حکم کردن بر اساس آن می باشد.

واژگان کلیدی: عدل، قسط، احسان، صدق، تقوا، ظلم

فهم معانی مفردات و واژگان قرآن، اولین و اساسی‌ترین راه برای فهم و درک مقصود آیات الهی است. واژه «عدالت» از کلماتی است که در متون بشری اعم از مذهبی و غیرمذهبی و محاورات زیاد استعمال شده است. این کلمه و مشتقات آن ۲۸ بار در قرآن آمده است. در واقع این کلمه موقعیت خاصی برای انسان دارد. طبع انسان از شنیدن این لفظ و تحقق آن در هر نقطه از جهان خشنود و از نقض آن ناراحت می‌شود. انسان بر اساس فطرت خود همواره به دنبال دستیابی به عدل و عدالت و برپایی حکومت حق بوده است. «عدالت» مفهومی است که بشر از آغاز تمدن خود می‌شناخته و برای استقرار آن تلاش کرده است.

بحث‌های معناشناسی و تفسیری درباره «عدالت»، نشان از آن دارد که این نام از همان عهد مفسران نخستین، جای‌گفت‌وگو داشته و معانی متعددی برای آن بیان شده است.

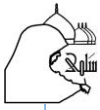
از طرفی واژه «عدالت» از جایگاه ویژه‌ای در اسلام برخوردار است. دانشمندانی که در معارف و کلام اسلامی تحقیق می‌کنند در خلال بحث‌های خود بسیار به این لفظ برمی‌خورند، اما تعبیر و تعریف از این کلمه از منظرها و دیدگاه‌های مختلف، کاملاً متفاوت است.

این تحقیق از چهار بخش مفهوم‌شناسی، کاربردهای قرآنی، کاربردهای غیر قرآنی و حوزه معنایی، تشکیل شده و روش تحقیق این پژوهش، توصیفی - تحلیلی است.

## ۱. مفهوم‌شناسی

### ۱ - ۱. معنای لفظی

در کتب لغت معانی متعددی برای این کلمه آمده است. نکته قابل توجه در نگاه اول به این کتاب‌ها این است که اکثر علمای لغت، ضمن تبیین ریشه این کلمه، یعنی «عدل» به دو معنای وصفی و مصدری آن اشاره کرده‌اند. (فراهیدی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۳۸؛ ابن سیده، ۱۴۲۱ ق، ج ۲، ص ۱۱) و ...



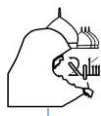
این کلمه در اصل مصدر است. (ابن منظور، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۱، ص ۴۳۰) آیه «وَأَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنكُمْ» (طلاق: ۲) می‌تواند مؤید این مطلب باشد. (راغب، ۱۴۱۲ ق، ص ۵۵۲) «عدل» در این حالت به معنای حکم کردن به حق است. (فراهیدی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۳۸) کلمات «عَدَالَةٌ»، «عُدُولَةٌ»، «مَعْدَلَةٌ» و «مَعْدِلَةٌ» همه مصدر و به معنای عدل هستند. (ابن سیده، ۱۴۲۱ ق، ج ۲، ص ۱۳)

واژه «عدل» گاهی برای مبالغه و تأکید، در معنای وصفی به کار می‌رود. در این صورت مثنی، جمع و مؤنث نمی‌شود. و اگر به یکی از سه وجه مذکور استعمال شود، در حقیقت در مجرای وصفی است که مصدر نیست. در معنای وصفی، عدالت چنان در نفس انسان رسوخ می‌کند که فرد مظهر عدالت می‌شود. (ابن منظور، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۱، ص ۴۳۰) مقصود از معنای وصفی این واژه مردمی هستند که سخن و حکم‌شان مورد رضایت است. لذا در مورد شان گفته می‌شود که «هذا عدل، و هم عدل» شعر زهیر مؤید همین مطلب است. (فراهیدی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۳۸)

متی یشتجر قوم یقل سروانهم هم بیننا فهم رضی و هم عدل نکته مهم دیگر این است که تفحص و بررسی دقیق و تطور و جستجوی کامل در معانی و کاربردهای مختلف این واژه، حاکی از این مطلب است که معانی متعدد این واژه و مشتقات آن، همه به دو معنای اساسی بازمی‌گردد. منظور از معنای اساسی آن است که در نتیجه وضع برای لفظ اختصاص پیدا می‌کند به طوری که اگر واژه جدا و منعزل از کلمات دیگر به کار رود آن را تداعی می‌کند. (ر.ک. ایزوتسو، ۱۳۶۸ ش، ص ۱۵ — ۱۴) معنای اساسی کلمه، موضوع علم معناشناسی است. در واقع معناشناسی علمی است که ما را به شناخت معنای اساسی یا به عبارت دیگر اولین معنای وضع شده راهنمایی می‌کند.

در این روش علمی، ابتدا معانی واژگان بررسی و سپس از ربط معنایی آن‌ها، معنای اساسی استخراج می‌گردد. لذا در این تحقیق معانی متعدد این واژه و مشتقات آن مطرح و سپس به بررسی ربط معنایی آن‌ها با دو معنای اساسی پرداخته می‌شود.

«عَدَل»، «عَدِل» و «عَدِيل»

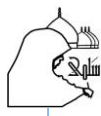


همان‌طور که بیان شد، معنای مصدری واژه «عَدَل» حکم کردن به حق است. «عَدَل» در لغت به معنای مثل و نظیر آمده است و منظور از «عَدِلَ الشَّيْءُ» نظیر آن چیز است. اصطلاح «هُوَ عَدِلُ فُلَانٍ» در مورد هم‌تراز بودن دو نفر به کار می‌رود. (فراهیدی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۳۸) می‌توان جمله «اللَّهُمَّ لَا عَدِلَ لَكَ» را شاهدی بر این مطلب دانست. در کفاره از واژه «عَدَل» که به همان معنای «مثل» است، استفاده می‌شود. البته منظور از این کلمه نظیر و مانند است نه عین آن.

«عَدَل» در آیه شریفه «لَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ» (بقره: ۱۲۳) به معنای فدیة استعمال شده است. (همان، ص ۳۹) بعضی نیز عدل در آیه شریفه را به معنای قیمت شیء دانسته‌اند. (ابن فارس، ۱۴۰۴ ق، ج ۴، ص ۲۴۶) برخی «عَدَل» و «عَدِلُ» و «عَدِيلُ» را مترادف و به معنای نظیر و مثل دانسته‌اند. بیت زیر از اَعْلَمُ هَذَلِي مُصَدِّقِ اَيْنَ مَعْنَا بَرَايَ وَاژَه «عَدِيلُ» است. (ابن سیده، ۱۴۲۱ ق، ج ۲، ص ۱۳)

مَتَى مَا تَلَقَّنِي وَ مَعَى سِلَاحِي تَلَاقِ الْمَوْتِ لَيْسَ لَهُ عَدِيلُ  
 معنای دیگر «عَدِيلُ»، معادل است. جمع آن اَعْدَالُ و عُدْلَاءُ می‌باشد. (همان) به نصف باری که روی شتر می‌گذارند نیز «عَدِلُ» گفته شده است. جمع آن اَعْدَالُ و عُدُولُ است. (فراهیدی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۳۸)  
 در خصوص تفاوت بین عَدِلُ و عَدِيلُ گفته شده که «عَدِلُ» مختص به متاع و کالا است و «عَدِيلُ» در مورد مردم به کار می‌رود. (ابن سیده، ۱۴۲۱ ق، ج ۲، ص ۱۴)  
 بعضی در فرق بین عدل و عدیل گفته‌اند که عدل اعم از عدیل است. لذا می‌گویند: «عمرو عدل و زید عديلة» (عسکری، ۱۴۰۰ ق، ص ۱۴۷)

«عَدَلُ» و «عَدِلُ» هم هرچند در معنی به هم نزدیک‌اند، اما «عَدِلُ» در چیزهایی مثل احکام به کار می‌رود که با بصیرت و آگاهی درک می‌شود. مانند: «أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا» (مائده: ۹۵) ولی واژه‌های «عَدِلُ» و «عَدِيلُ» در چیزهایی مثل اوزان، اعداد و پیمانها که با حواس درک می‌شوند، استعمال می‌شود. (راغب، ۱۴۱۲ ق، ص ۵۵۱)



بعضی معتقدند که «عَدْل و عدل» هر دو به معنای مثل هستند، خواه از جنس شیئی باشند یا نباشند. فرق بین «عَدْل» و «عَدْل» آن است که اولی مثل شیء است از جنس آن و دومی بدل آن است هرچند از غیر جنس باشد چنانکه فرموده «أَوْ عَدْلٌ ذَلِكُ صِيَامًا» (مائده: ۹۵) (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۳، ص ۳۷۶)

«عَدْل» به معنای مقابل ظلم هم استعمال شده است. اصطلاح «عَدْلٌ عَلِي الرعيَّة» تأییدی بر همین معنا است. (فراهیدی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۳۸) در تعریف عدل به عنوان یکی از اسمای الهی گفته شده که خدا وجودی است که هوای نفس در او راه ندارد، تا در حکم ستم کند. (ابن منظور، ۱۴۱۴ ق؛ ج ۱۱؛ ص ۴۳۰)

در روایت «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صِرْفًا وَلَا عَدْلًا» (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۷، ص ۵۴) «عَدْل» به معنای فریضه و واجب در مقابل صرف به معنای نافلة آمده است. (ابن درید، ۱۹۸۸ م، ج ۲، ص ۶۶۳) بعضی آیه شریفه «لَا يَقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ» (بقره: ۱۲۳) را نیز شاهد این معنا دانسته‌اند. (فراهیدی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۳۹) این واژه به معنای انحراف و راه نیز استعمال شده است. (همان)

با توجه به روایت «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ» (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۵، ص ۲۶۷) می‌توان «عدل» را به معنای تقسیط بر اساس راستی و کمال دانست. (راغب، ۱۴۱۲ ق، ص ۵۵۱) همچنین، در معنای کجی و انحراف هم به کاررفته است. (ابن فارس، ۱۴۰۴ ق، ج ۴، ص ۲۴۷)

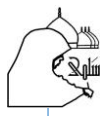
«عادل»

اسم فاعل و در لغت به معنای مشرکی است که برای پروردگارش عدل و نظیر قرار می‌دهد. (فراهیدی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۳۸) همچنین به دو معنای «مُقْسِط» یعنی برقرار کننده عدل و «مائل» به معنای منحرف کننده، استفاده شده است. (ابن درید، ۱۹۸۸ م، ج ۲، ص ۶۶۳)

«عَدْلَان»

به باری گفته می‌شود که به طور مساوی بر دو طرف حیوان قرار می‌دهند. (فراهیدی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۳۹)

«عَدْوَلِيَّة»



نوعی کشتی است که منسوب به منطقه‌ای به نام «عَدَوَلَاء» است. (همان، ص ۴۰) اما بعضی می‌گویند منسوب به «عَدَوَلِی» قریه‌ای در بحرین است. (ابن سیده، ۱۴۲۱ ق، ج ۲، ص ۱۵)

«معتدل»

این واژه در مأكولات به غذایی گفته می‌شود که گرمی و سردی مضر نداشته باشد. همچنین به معنای اعتدال در قامت و اعضاء نیز آمده است. (فراهیدی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۳۹) به بیان دیگر به چیزی معتدل گفته می‌شود که تسویه در آن باشد. «و کُلُّ مَثَقَّفٍ مُعْتَدِلٌ» (جوهری، ۱۳۷۶ ق، ج ۵، ص ۱۷۶۱)

همچنین منظور از اعتدال، حدّ متوسط بین دو حالت از نظر کمیت و کیفیت است. برای نمونه به حالت بین کوتاهی و بلندی در اجسام، جسم معتدل اطلاق می‌شود. (ابن سیده، ۱۴۲۱ ق، ج ۲، ص ۱۴)

منظور از «تَعْدِيلُ الشَّيْءِ» تقویم و تسویه آن است. و عبارت «تَعْدِيلُ الشَّهْوَدِ» در مورد شاهدانی که مردم آن‌ها را عادل می‌دانند، به کار می‌رود. (جوهری، ۱۳۷۶ ق، ج ۵، ص ۱۷۶۱)

«مَعْدَلَةٌ»

معنای این کلمه سیره و روش نیکو است. (ابن درید، ۱۹۸۸ م، ج ۲، ص ۶۶۳)

«مَعْدِلٌ»

به معنای مَصْرِف، یعنی؛ روش و طریق است. «أَخَذَ الرَّجُلُ فِي مَعْدِلِ الْحَقِّ وَ مَعْدِلِ الْبَاطِلِ أَى فِي طَرِيقِهِ وَ مَذْهَبِهِ» (ابن منظور، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۱، ص ۴۳۴)

و اصطلاح «وُضِعَ فَلَانٌ عَلَى يَدِي عَدْلٍ»، در مورد شخصی به نام عَدْلُ بْنُ جَزْءِ بْنِ سَعْدِ عَشِيرَةَ است که هرگاه حاکم می‌خواست کسی را به قتل برساند، او را به دست وی می‌سپرد. پس از آن این عبارت برای هرکس که از او ناامید شوند، به کاررفته است. (جوهری، ۱۳۷۶ ق، ج ۵، ص ۱۷۶۱)

با دقت در واژگان مذکور می‌توان به ربط معنایی آن‌ها پی برد. ابن فارس از علمای قرن سوم (وفات ۳۹۵ ق) اولین کسی است که با درایت و دقت قابل توجهی، ضمن بررسی معانی متعدد واژه، به این امر مهم پرداخته است. وی در مورد واژه



«عدل» به دو اصل و معنای اساسی دست‌یافت. این دو معنا مقابل یکدیگر هستند. اولی به معنای «استواء» یعنی مساوات و دومی به معنای «اعوجاج» یعنی کجی و انحراف است. (ابن فارس، ۱۴۰۴ ق، ج ۴، ص ۲۴۶)

اینک به بررسی ربط معانی با دو معنای اساسی «استواء» و «اعوجاج» می‌پردازیم.

«عَدَل» در معنای مصدری، حکم کردن به حق بود که در واقع حکم به استواء و برابری است. در معنای وصفی نیز مراد از مردمی که قول و حکمشان مورد رضایت است، کسانی هستند که راهشان راست است. همچنین به دو چیز مساوی «عَدَل» گفته می‌شود. (همان)

و منظور از عادل کسی است که خدا را با غیر او مساوی قرار می‌دهد. (همان، ص ۲۴۷) دو معنای «مُقْسِطٌ» و «مائل» نیز به دو اصل استواء و اعوجاج بازمی‌گردد. وجه تسمیه «عَدَلان» این است که دو طرف حمل، مساوی و هم‌وزن هستند. وی همچنین معانی «عَدَل» و «عَدِيل» را هم به مساوات بازمی‌گرداند. همچنین «یوم معتدل» به روزی که گرما و سرمای آن مساوی باشد، گفته شده است. (همان)

ربط واژه «عدل» به معنای انحراف با اعوجاج واضح است. وجه تسمیه «عدل» به معنای راه و طریق آن است که راه گاهی انسان را به مکان مورد نظرش می‌رساند و در واقع او را در مسیر هدایت قرار می‌دهد و گاهی او را از آن منحرف می‌کند. (فراهیدی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۴۰) این دو معنا نیز به دو اصل و معنای اساسی یعنی؛ استواء و اعوجاج بازمی‌گردد.

معنای اول در حدیث منقول از خلیفه دوم این چنین آمده است. «الحمد لله الذی جعلنی فی قوم إذا ملت عَدَوْنِی، كما یُعَدَلُ السهم فی الثقاف» (همان)

در مورد واژه «عَدَوَلِیَّة» به نظر می‌رسد که ارتباط معنایی با دو اصل استواء و اعوجاج وجود ندارد. اما می‌توان ربط این کلمه را به معنای اساسی این گونه بیان کرد که صفت و ویژگی خاص این نوع از کشتی در بین عرب، مستوی و معتدل



بودن یعنی؛ برابری بار و ظرفیت آن است. مؤید این نظر شعر طرفه است. (ابن فارس، ۱۴۰۴، ق، ج ۴، ص ۲۴۷)

عَدْوَلِيَّةٌ أَوْ مِنْ سَفِينِ ابْنِ يَامِنٍ      يَجُورُ بِهَا الْمَلَّاحُ طَوْرًا وَ يَهْتَدِي  
این ماده به صورت فعل نیز کاربردهایی دارد. با اندک توجهی به معانی این افعال، ربط معنایی آن‌ها با دو معنای اساسی «استواء» و «عوجاج» هم مشخص می‌شود.

استعمال این افعال، گاهی در قالب فعل ثلاثی مجرد است.

«يَعْدِلُ»: به حق و عدالت حکم می‌کند. (فراهیدی، ۱۴۰۹، ق، ج ۲، ص ۳۸)  
«عَدَلْتُ الشَّيْءَ»: (اقمته حتی اعتدل) شیء را استوار کردم تا مستقیم شد و به

اعتدال رسید. (همان، ص ۳۸)

صَبَحَتْ بِهَا الْقَوْمَ حَتَّى امْتَسَكَ      تَ بِالْأَرْضِ تَعْدِلُهَا أَنْ تَمِيلَا

همین معنا به صورت «عَدَلْتُهُ حَتَّى اعتدل» به معنای «اقمته حتی استقام و استوی» هم استعمال شده است. در این حالت «اعتدل» مطاوعه «عدلته» است. (ابن فارس، ۱۴۰۴، ق، ج ۴، ص ۲۴۷)

این فعل با حروف جر مختلف نیز استعمال شده است.

«عَدَلْتُ فَلَانًا بِفَلَانٍ» یا «أَعْدَلُهُ بِهِ» یعنی؛ کسی را مساوی دیگری قرار دادم. (بین آن دو تساوی برقرار کردم). همین معنا در باب مفاعله از ابواب ثلاثی مزید نیز هست. «فَلَانٌ يَعَادِلُ فَلَانًا» (فراهیدی، ۱۴۰۹، ق، ج ۲، ص ۳۸)

«عَدَلْتُ فَلَانًا بِنَظِيرِهِ» هم در این معنا استعمال شده است. و «مَا يَعْدُلُكَ عِنْدَنَا

شَيْءٌ» یعنی؛ هیچ چیز نزد ما با تو مساوی نیست. (جایگاه تو را نزد ما ندارد). (ابن فارس، ۱۴۰۴، ق، ج ۴، ص ۲۴۷)

«عَدَلْتُ الدَّابَّةَ إِلَى كَذَا»: (عطفتها فَأَعْدَلْتُ) حیوان را به سمتی متوجه کردم.

یعنی؛ حیوان را به سمتی هدایت کردم و جهت را پذیرفت. (فراهیدی، ۱۴۰۹، ق، ج ۲، ص ۳۹)

«عَدَلْتُهُ عَنْ كَذَا»: او را منحرف کردم. و «عَدَلْتُ أَنَا عَنِ الطَّرِيقِ»: از راه منحرف

شدم. (همان)





«عَدَلْتُ عَنِ الشَّيْءِ»: از آن چیز رویگردان شدم. و «عَدَلْتُ الشَّيْءَ بِالشَّيْءِ عَدْلًا»: دو چیز را هم وزن کردم. (ابن درید، ۱۹۸۸ م، ج ۲؛ ص ۶۶۳)

«عَدَلَ عَنِ الشَّيْءِ يَعْدِلُ عَدْلًا وَ عُدُولًا»: (حادّ) از او برگشت و منحرف شد. و «عَدَلَ إِلَيْهِ عُدُولًا»: (رجع) بازگشت. و «عَدَلَ الطَّرِيقُ»: (مال) منحرف شد. و «عَدَلَ بِاللَّهِ يَعْدِلُ»: (أشْرَكَ) برای خدا شریک قرار داد. (ابن سیده، ۱۴۲۱ ق، ج ۲، ص ۱۵)

«عَدَلَ الرَّجُلُ فِي الْمَحْمَلِ وَ عَادَلَهُ»: (رکب معه) با او همسفر شد. (با هم به‌طور مساوی مسیر را طی کردند.) (ابن سیده، ۱۴۲۱ ق، ج ۲، ص ۱۳) در اینجا نیز معنای ثلاثی مجرد با مزید یکسان است.

این فعل در ابواب مزید هم به کار برده شده است.

«أَعْدَلُ»: (انعراج) معنای انعراج، انحراف است. بیت زیر از ذو الرّمه مصداق همین معنا است. (فراهیدی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۴۰)

وَ إِنِّي لَأَنْحِي الطَّرْفَ مِنْ نَحْوِ غَيْرِهَا حَيَاءً وَ لَوْ طَاوَعْتَهُ لَمْ يَعْدِلِ

البته در این شعر معنای باب انفعال (أَعْدَلُ) با باب مفاعله (يَعْدِلُ) یکسان در نظر گرفته شده است. «أَعْدَلُ عَنْهُ وَ عَادِلٌ: أَعْوَجَّ» (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ ق، ج ۳، ص ۵۶۹)

«عَدَلَ الْحُكْمَ»: حکم را برپا داشت. (استوار کرد.) و «عَدَلَ الرَّجُلَ»: (زکاه) او را تزکیه کرد. (از انحراف جدا کرد.)

«اعتدل الشَّعْرُ»: (اتَّزَنَ وَ استقام) شعر موزون و هماهنگ شد. یعنی بین اجزای شعر تعادل برقرار شد.

«عَدَلَ الْمَوَازِينَ وَ الْمَكَايِلَ»: (سَوَّاهَا) ترازوها و پیمانها را مساوی قرار داد. و «عَدَلَ الشَّيْءَ الشَّيْءَ يَعْدِلُهُ عَدْلًا» و «عادله»: (وَأَزَنَهُ) با او برابر شد. (با او هم وزن شد.) و «شَرِبَ حَتَّى عَدَلَ»: نوشید تا پُر شد. (ظرف و مظروف مساوی شد.) (ابن سیده، ۱۴۲۱ ق، ج ۲، ص ۱۳)

«عَادَلَ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ»: بین دو کار مقایسه کرد که کدامیک ارجحیت و برتری دارند. و «عَادَلَ الْأَمْرَ»: در آن کار درمانده شد. (راغب، ۱۴۱۲ ق، ص ۵۵۳)



چنانکه ملاحظه شد، اقتضای لفظ عدالت و معادله، مساوات است و به اعتبار نزدیک بودن معنی عدل به مساوات، در آن مورد هم به کار می‌رود. (همان، ص ۵۵۱)

۲ - ۱. معنای اصطلاحی

در خصوص معنای اصطلاحی «عدالت» دو نظر متفاوت ذکر شده است: معنی وسیع این کلمه عبارت است از: «قرار گرفتن هر چیز در جای خویش» و به تعبیر دیگر موزون بودن و متعادل بودن.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا» (صبحی صالح، ۱۴۱۴ ق، ص ۵۵۳) به این معنا در تفسیر آیه هفتم سوره الرحمن اشاره شده است. «العدل، بأن وقر علی کلّ م مستعد م مستحقّه و وقی کلّ ذی حقّ حقّه [حتی] انتظم أمر العالم و استقام، كما قال - علیه السلام - بالعدل قامت السموات و الأرض.» (قمی مشهدی، ۱۳۶۸ ش، ج ۱۲، ص ۵۶۲)

این معنی از عدالت در تمام آفرینش، در منظومه‌ها، در درون اتم، در ساختمان وجود انسان و همه گیاهان و جانداران حکم فرماست. معنی دیگر عدالت «مراعات حقوق افراد» و نقطه مقابل آن «ظلم» یعنی حق دیگری را گرفتن و به خود اختصاص دادن، یا حق کسی را گرفتن و به دیگری دادن، یا تبعیض قائل شدن است. به این ترتیب که به بعضی حقوقشان را بدهند و به بعضی ندهند. روشن است معنی دوم «خاص» و معنی اول «عام» است.

باید دقت داشت که گاهی «عدالت» با «مساوات» اشتباه می‌شود و گمان می‌رود معنی عدالت آن است که رعایت مساوات شود، در حالی که چنین نیست. در عدالت هرگز مساوات شرط نیست، بلکه؛ استحقاق و اولویت‌ها لحاظ می‌شود. برای مثال اگر یک معلم به دانش‌آموزانی که همه در یک درجه هستند و کار آنها یکسان است نمره‌های مختلفی بدهد، این تبعیض است؛ ولی اگر معلم، در تعلیم و امتحان عدالت را رعایت کند و بر اساس استعداد و توانایی افراد به آنها نمره دهد، در اینجا طبق حق عمل شده و تفاوت رخ داده نه تبعیض.



آیاتی که در قرآن به «عدالت» اشاره دارد، فراوان است. این کلمه و مشتقات آن ۲۸ بار در قرآن آمده است. واژه «عدل» سیزده بار، «يَعْدِلُونَ» پنج بار، «تَعْدِلُوا» چهار بار، «اعْدِلُوا» دو بار و «عدلاً»، «فَعَدَلَك»، «لِأَعْدِلَ» و «تَعْدِلِ» هر کدام یک بار استعمال شده است.

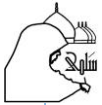
بیشترین کاربرد این واژه و مشتقات آن در معنای مصدری، یعنی؛ «عدالت» است. «وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (نساء: ۵۸) همچنین آیات ۲۸۲ بقره، ۷۶ نحل، ۱۵۲ و ۱۱۵ انعام، ۸ مائده، ۱۵ شوری و ۹ حجرات به همین معنا است.

آیه «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً» (نساء: ۳) نیز به معنای برقراری عدالت در بین زنان است. آیه ۱۲۹ همین سوره به این مطلب اشاره دارد که برقراری عدالت قلبی امکان ندارد. زیرا؛ از اختیار شخص خارج است. «وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ»

«عدل» در آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل: ۹۰) هم به معنای مصدری یعنی؛ مساوات، برابر عمل نمودن و برابر پاداش دادن، است. اگر خیر و نیک بود پس عدالتش همان تلافی به خیر و نیکی است و اگر شرّ و بدی بود عدالتش همان شرّ و بدی است. و احسان این است که در برابر خیر و نیکی، پاداشی بیشتر از آن داده شود و شرّ و بدی را کمتر از آن تلافی کنند. (راغب، ۱۴۱۲ ه.ق، ص ۵۵۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه آیه فوق را این گونه تفسیر می فرماید: «العدل الانصاف، و الاحسان التفضل» عدل، خیر را به اندازه خیر دادن و احسان افزون بر خیر و نیکی نمودن و کمتر از بدی بدی کردن است. (صبحی صالح، ۱۴۱۴ ق، ص ۵۰۹)

این واژه گاهی همراه با «ذوا» و «ذوی» استعمال شده است که در این صورت به معنای عادل است. «يُحْكَمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ» (مائده: ۹۵) آیه ۱۰۶ همین سوره و دومین آیه از سوره طلاق، به این مضمون اشاره دارد.



در برخی از آیات لفظ «عدل» به معنای فدیة، نظیر و مثل آمده است. مراد از عدل در آیه «وَلَا يُوْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ» (بقره: ۴۸) و «وَاِنْ تَعَدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا» (انعام: ۷۰)، فدیة است. (طبرسی، ۱۳۷۲، ش، ج ۱، ص ۲۲۲) یعنی؛ برابر گناه چیزی از شخص گرفته نمی‌شود، بلکه عذاب فقط بر وجود آدمی است. گاهی نیز به معنای نظیر و مثل است. بخش پایانی آیه ۹۵ مائده «أَوْ عَدْلٌ ذَلِكِ صِيَامًا» و آیه ۱۲۳ سوره بقره نیز به همین معنا است.

گاهی در آیات قرآن به معنای برابر دانستن، استفاده شده است. «ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ» (انعام: ۱) دز این آیه، منظور کسانی هستند که به آخرت ایمان نمی‌آورند و معبودان دروغین را با پروردگارشان هم‌تا قرار می‌دهند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ق، ج ۷، ص ۶) واژه «يَعْدِلُونَ» در آیه ۱۵۹ سوره اعراف نیز به همین معنا است. (همان، ج ۸، ص ۲۸۴)

البته ممکن است مراد از يَعْدِلُونَ در این آیه عدول باشد. یعنی؛ آنان که به خدایشان کفر ورزیده‌اند از حق عدول می‌کنند. آیات ۱۳۵ نساء، ۱۵۰ انعام و ۶۰ نمل، به همین معنا است.

در آیه ۱۸۱ اعراف می‌فرماید: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» «و از میان کسانی که آفریده‌ایم، گروهی هستند که به حق هدایت می‌کنند و به حق داوری می‌نمایند. (یا به حق باز می‌گردند.)» از امام باقر علیه السلام نقل شده که درباره این آیه فرمودند: «هُمْ الْأُمَّةُ». و محمد بن عجلان از آن حضرت نقل نموده که فرمود: «نَحْنُ هُمْ» (عیاشی، ۱۳۸۰، ق، ج ۲، ص ۴۲) بنابراین ملاک حق، آن بزرگواران هستند. و در آیه ۷ سوره انفطار به معنای اعتدال و قوام آمده است. «الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ» (طبرسی، ۱۳۷۲، ش، ج ۱۰، ص ۶۸۲)

با بررسی آیات به این نتیجه می‌رسیم که کاربردهای واژه «عدالت» در قرآن، طبق معانی مذکور در لغت و لسان عرب است.



در روایات معصومین علیهم السلام واژه «عدل» و مشتقات آن بسیار دیده می‌شود. این کلمه در اکثر آن‌ها به معنای حکم کردن به حق و برابری، استفاده شده است.

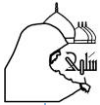
روایات زیر می‌تواند مصداق معنای مصدری «عدل» باشد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «أَلَا إِنَّ الْأَيْمَانَ بِنِيَّ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ عَلَى الْيَقِينِ وَالصَّبْرِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهَادِ» (هلالی، ۱۴۰۵ ق، ج ۲، ص ۶۱۴) منظور از «عدل» در این روایت، حکم کردن به حق و رعایت عدالت است. در واقع برقراری عدالت، سبب می‌شود هر صاحب حقی به حق خود برسد و در جامعه زمینه رشد افراد مؤمن فراهم گردد. به همین دلیل عدل از ارکان ایمان شمرده شده است.

در کلام حضرت علی علیه السلام نیز استفاده از واژه «عدل» به معنای حکم کردن به حق مشهود است. «مَا أَوْ سَعَ الْعَدْلَ إِنَّ النَّاسَ يَسْتَعْنُونَ إِذَا عَدِلَ فِيهِمْ وَ تَنْزِلُ السَّمَاءُ رِزْقَهَا وَ تَخْرُجُ الْأَرْضُ بِرِكَتِهَا بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» (ابن بابویه، ۱۴۱۳ ق، ج ۲، ص ۵۳) روایت «وَ أَصُولُ مُعَامَلَةِ الْخَلْقِ سَبْعَةٌ الْحِلْمُ وَ الْعَفْوُ وَ التَّوَاضُعُ وَ السَّخَاءُ وَ الشَّفَقَةُ وَ النُّصْحُ وَ الْعَدْلُ وَ الْإِنصَافُ» از امام صادق علیه السلام، هم مؤید همین معنا است. (مصباح الشریعه منسوب به امام صادق علیه السلام، ص ۶)

کاربرد این واژه در معنای وصفی نیز شیوع دارد. در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این معنا به کاررفته است. «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ» (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۳۲) منظور از «فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ» در اینجا آن فرائضی است که در کتاب و سنت آمده بدون اینکه ظلمی در آن باشد. (طریحی، ۱۴۷۵ ش، ج ۵، ص ۴۲۲)

در روایتی از امام صادق علیه السلام، نیز این معنا مورد نظر بوده است. «لَا اعْتِكَافَ إِلَّا فِي مَسْجِدِ جَمَاعَةٍ قَدْ صَلَّى فِيهِ إِمَامٌ عَدْلٌ بِصَلَاةِ جَمَاعَةٍ» (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۴، ص ۱۷۶) مقصود از «إِمَامٌ عَدْلٌ» امام جماعتی است که عادل باشد. در اینجا «عدل» به معنای وصفی، یعنی؛ دارای صفت عدالت، به کاررفته است.



گاهی مقصود از این کلمه برابر بودن است. سلیم بن قیس هلالی حدیثی طولانی را از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند. در این حدیث شریف حضرت بعد از بیان منزلت امیرالمؤمنین علیه السلام به حوادث پس از رحلت خود اشاره کرده و با بیان نحوه شهادت ایشان در خصوص عذاب قاتل حضرت می‌فرماید: «قَاتِلُكَ يَعْدِلُ عَاقِرَ النَّاقَةِ فِي الْبُغْضِ [إِلَى اللَّهِ] وَ الْبُغْدِ مِنَ اللَّهِ [أَوْ مِنِّي] وَ يَعْدِلُ قَاتِلُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَ فِرْعَوْنَ ذَا الْأُوتَادِ» (هلالی، ۱۴۰۵ ق، ج ۲، ص ۶۰۱) در این روایت واژه «يعدل» به معنای برابر بودن، آمده است. که در واقع به همان معنای اساسی «عدل»، یعنی؛ «استواء» باز می‌گردد.

در حدیث دیگری نیز از حضرت نقل شده است. «الصَّلَاةُ فِي مَسْجِدِي كَأَلْفِ صَلَاةٍ فِي غَيْرِهِ إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَإِنَّ الصَّلَاةَ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ تَعْدِلُ أَلْفَ صَلَاةٍ فِي مَسْجِدِي» (ابن بابویه، ۱۴۱۳ ق، ج ۱، ص ۲۲۸)

استعمال این ماده به معنای برابر بودن، در سخنان حضرت علی علیه السلام نیز دیده می‌شود. «مَنْ اعْتَدَلَ يَوْمَهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ» (ابن بابویه، ۱۳۷۶ ش، ص ۳۹۳) روایت «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ تَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ» از امام صادق علیه السلام (ابن بابویه، ۱۴۱۳ ق، ج ۱، ص ۵۶۲) هم مؤید همین معنا است.

در بعضی از بیانات ائمه اطهار علیهم السلام «عدل» به معنای انحراف و روی گرداندن، آمده است. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ حَجَّ فَلَيْتَمَتَّعَ إِنَّا لَا نَعْدِلُ بِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ص» (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۴، ص ۲۹۱) در روایتی دیگر حضرت در پاسخ به پدری در خصوص تربیت فرزندش، او را از یادگیری پنج صنعت بازمی‌دارد. «إِذَا عَدَلْتَهُ عَنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءَ فَضَعُهُ حَيْثُ شِئْتَ» (همان، ج ۵، ص ۱۱۴) در این روایت، معنای رویگردان شدن، مراد است.

با بررسی متون دینی مشخص می‌گردد که معنای مصدری این واژه، یعنی؛ عدالت بیشترین کاربرد را در قرآن و روایات دارد. ائمه اطهار علیهم السلام در بیانات خود این مسئله را در موارد متعددی مطرح کرده‌اند. با توجه به تشکیل حکومت توسط امیرالمؤمنین علیه السلام کلام ایشان در این میان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. حضرت در نهج‌البلاغه با بیانی متقن و زیبا معنای عدالت را

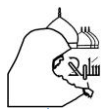


تبیین کرده است. شاید معروف‌ترین تعریف و تلقی حضرت از عدالت در همان سؤال زیرکانه‌ای نهفته باشد که از آن بزرگوار راجع به تقدم عدل بر جود و ملاک اولویت آن، به عمل آمده بود. (صبحی صالح، ۱۴۱۴ ق، ص ۵۵۳) «وَسُئِلَ عَ أَيِّهِمَا أَفْضَلُ الْعَدْلُ أَوْ الْجُودُ» سؤال بسیار دقیق و زیرکانه و البته پاسخ به مراتب دقیق‌تر و قابل تحسین است. در نظر اول به نظر می‌رسد که جود و بخشش از عدالت بالاتر است، زیرا؛ عدالت رعایت حقوق دیگران و تجاوز نکردن به آن‌ها است. و جود، ایثار حقوق خود بر دیگران می‌باشد. پس جود بالاتر است. اما حضرت در پاسخ با اشاره به دو نکته مهم، می‌فرماید که عدل از جود بالاتر است: «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَ الْجُودُ يَخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا وَ الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ وَ الْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَ أَفْضَلُهُمَا»

اول اینکه عدل، جریان‌ها را در مجرای طبیعی خود قرار می‌دهد ولی جود جریان‌ها را از مجرای طبیعی خود خارج می‌سازد. زیرا مفهوم عدالت، قرار دادن هر چیز در جای خود و در نظر گرفتن استحقاق‌های طبیعی و واقعی هر فرد است. و دوم اینکه عدالت، قانونی عمومی و فراگیر است که توانایی مدیریت و کنترل اجتماع را دارد. اما جود و بخشش یک حالت استثنایی و غیر کلی است که نمی‌توان روی آن حساب باز کرد.

درواقع اصول و مبادی اجتماعی بر اصول و مبادی اخلاقی تقدم دارد. و این مطلب از اصول اولیه عدالت اجتماعی است که ایشان در پی تبیین آن هستند. در بعضی از جملات حضرت، عدل در مقابل ظلم و ستم قرار گرفته است. «فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضِيقٌ» (همان، ص ۵۷) بنابراین عدل هرچند ممکن است در ظاهر محدودیت‌هایی ایجاد کند اما در اصل باعث وسعت می‌گردد، زیرا؛ زمینه رشد استعدادها را در جامعه فراهم نموده و سبب می‌شود هر چیز در جای خود قرار گیرد.

با دقت در نهج‌البلاغه می‌توان دریافت که امام درباره حکومت و عدالت یا سیاست و عدالت و تعامل میان این دو، حساسیت فوق‌العاده‌ای نشان داده است. در حقیقت عدالت اجتماعی یکی از ارکان فلسفه سیاسی امام است. ایشان بهترین نوع



سیاست و حکومت را نوع مبتنی بر عدالت دانسته است. «خَيْرُ السِّيَاسَاتِ الْعَدْلُ» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ ق، ص ۳۵۴)

علی علیه السلام جوهره اصلی ایمان را نیز عدالت دانسته و معتقد است که تمام نیکویی‌ها از آن سرچشمه می‌گیرد، «الْعَدْلُ رَأْسُ الْإِيمَانِ وَ جَمَاعُ الْإِحْسَانِ» (همان، ص ۹۰)

از نظر ایشان، خداوند تعالی عدالت را سبب قوام امور زندگی مردم قرار داده، تا از ظلم، نابسامانی و گناه در امان بمانند و احکام و قوانین به‌وسیله آن احیاء و اجرا شوند. «الْعَدْلُ حَيَاةُ الْأَحْكَامِ» (همان، ص ۳۱) حضرت انتظام امور سیستم سیاسی و مردم را به عدالت منوط نموده است؛ الْعَدْلُ نِظَامُ الْإِمْرَةِ» (همان، ص ۴۶)

۲ - ۳. ادعیه

در کتب ادعیه نیز واژه «عدل» و مشتقات آن کاربرد زیادی دارد. این کلمه به‌طور غالب در معنای مصدری، یعنی؛ حکم کردن به حق یا همان عدالت، استعمال شده است.

«شَهِدْتُ أَنَّ اللَّهَ قَسَمَ مَعَايِشَ عِبَادِهِ بِالْعَدْلِ» (صحیفه سجادیه، دعای سی و پنجم، ص ۱۵۸) خداوند عادل است و عدالت او در تقسیم روزی نیز جریان دارد. پس عدل در این دعا به معنای عدالت، یعنی؛ تقسیم عادلانه و پرهیز از افراط و تفریط است.

و در «اللَّهُمَّ إِنَّ تَشَأْ تَعْفُ عَنَّا فَبِغْضِكَ، وَإِنْ تَشَأْ تُعَذِّبُنَا فَبِعَدْلِكَ» (صحیفه سجادیه، دعای دهم، ص ۶۰) به معنای حکم کردن به حق است. در دعای روز یکشنبه نیز به معنای عدالت آمده است. «بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا أَرْجُو إِلَّا فَضْلَهُ وَلَا أَخْشَى إِلَّا عَدْلَهُ وَ لَا أَعْتَمِدُ إِلَّا قَوْلَهُ...» (کفعمی، ۱۴۰۵ ق، ص ۱۰۸) و در دعایی که از حضرت مهدی  $\phi$  نقل شده، به همین معنا است: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا تَوْفِيقَ الطَّاعَةِ وَ ... وَ عَلَى الْأَسْرَاءِ بِالْخَلَّاصِ وَ الرَّاحَةِ وَ عَلَى الْأَمْرَاءِ بِالْعَدْلِ وَ الشَّفَقَةِ وَ عَلَى الرَّعِيَةِ بِالْإِنصَافِ وَ حُسْنِ السِّيَرَةِ» (همان، ص ۲۸۰) م صدق دیگری برای این معنا، دعای روز سه شنبه است. «وَ وَعَدُّكَ حَتْمٌ وَ حُكْمُكَ عَدْلٌ لِمَا يَعُزُّبُ عَنْكَ شَيْءٌ» (ابن طاووس، ۱۳۳۰ ق، ص ۸۴)



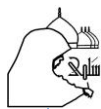


گاهی نیز در معنای و صفی به کار برده شده است. «أَنْتِ أَوْ شَهِدُ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، قَائِمٌ بِالْقِسْطِ، عَدْلٌ فِي الْحُكْمِ، رَعُوفٌ بِالْعِبَادِ..» (صحیفه سجادیه، دعای ششم، ص ۵۲) «وَلَا أَخَافُ جَوْرَكَ فَيَا مَنْ هُوَ عَدْلٌ لَنَا يَجُورُ أَرْحَمِنِي» (طوسی، ۱۴۱۱ ق، ج ۲؛ ص ۶۸۴)

همچنین امام باقر علیه السلام در دعای قنوت نماز وتر می گوید: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ غَيْبَةَ نَبِيِّنَا عَنَّا وَ شِدَّةَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا وَ وَقُوعَ الْفِتَنِ بِنَا وَ تَظَاهَرَ الْأَعْدَاءِ عَلَيْنَا وَ كَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَ قَلَّةَ عَدَدِنَا فَرِّجْ ذَلِكَ يَا رَبِّ بِفَتْحٍ مِنْكَ تُعَجِّلُهُ وَ نَصْرٍ مِنْكَ تُعِزُّهُ وَ إِمَامٍ عَدْلٍ تُظَهِّرُهُ إِلَهَ الْحَقِّ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (ابن بابویه، ۱۴۱۳ ق، ج ۱، ص ۴۸۷) عدل در این دعا معنای وصفی دارد. و در دعای افتتاح «اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَيَّ وَ لِي أَمْرِكَ الْقَائِمِ الْمُؤَمَّلِ وَ الْعَدْلِ الْمُنْتَظَرِ احْفَظْهُ بِمَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَيْدِهِ بِرُوحِ الْقُدْسِ يَا رَبِّ الْعَالَمِينَ» (ابن طاووس، ۱۴۰۹ ق، ج ۱، ص ۶۰) و همچنین در دعای شب عید فطر امیرالمؤمنین علیه السلام «يَا اللَّهُ يَا عَدْلُ يَا اللَّهُ يَا ذَا الْمَعَارِجِ يَا اللَّهُ يَا صِدْقِ» (طوسی، ۱۴۱۱ ق، ج ۲؛ ص ۶۵۰) به همین معنا به کار رفته است.

در بعضی از دعاها به معنای مثل و نظیر آمده است. «أَنْتَ الَّذِي لَا ضِدَّ مَعَكَ فَيَعَانِدُكَ، وَ لَا عِدْلَ لَكَ فَيَكَاثِرُكَ» (صحیفه سجادیه، دعای جهل و هفتم، ص ۲۱۲) گاهی نیز معنای برابر بودن دارد. در تسبیح روز جمعه آمده است: «أَسْأَلُكَ بِمَا لَا يَعْذِلُهُ شَيْءٌ مِنْ مَسَائِلِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ أَمْرِي فَرَجًا وَ مَخْرَجًا» (طوسی، ۱۴۱۱ ق، ج ۲، ص ۴۹۸) و امام سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه ثمالی می فرماید: «فَلَا شَيْءَ يَعْذِلُهُ مِنْ خَلْقِهِ يَا مُحَمَّدُ الْفِعَالِ» (همان، ص ۶۰۲) در تسبیحات هر روز ماه رمضان می خوانیم: «وَلَا حِفْظُ شَيْءٍ عَنْ حِفْظِ شَيْءٍ وَ لَا يَسَاوِيهِ شَيْءٌ وَ لَا يَعْذِلُهُ شَيْءٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (ابن طاووس، ۱۴۰۹ ق، ج ۱، ص ۹۶)

و در دعای اولین روز ماه رمضان «وَ أَخْلَصْتَنَا مِنَ السَّيِّئَاتِ اللَّهُمَّ إِنْ مِلْنَا فِيهِ فَعَدَلْنَا وَ إِنْ زَغَنَا عَنْهُ فَقَوْمَنَا» (طوسی، ۱۴۱۱ ق، ج ۲، ص ۶۰۹) به معنای رجوع و بازگشت است.



تتبع در روایات و ادعیه، نشان می‌دهد که واژه «عدالت»، پس از نزول قرآن در همان معانی مذکور در کتب لغت به کاررفته است.

۳ - ۳. متون ادبی

در متون عربی نیز «عدل» در معانی متعدد استعمال شده است. البته بازگشت این معانی به همان دو معنای اساسی مذکور یعنی؛ «استواء» و «عوجاج» است. گاهی «عدل» به معنای مصدری یعنی؛ عدالت استعمال می‌شود.

أبی الله إلاً عدله و وفاءه فلا النکر معروف و لا العرف ضائع مقصود از «أبی الله إلاً عدله» این است که خدا از غیر عدالت اکراه دارد. (شنتمری، ۱۴۲۲ ق، ج ۱، ص ۱۶۶)

و مانند عبارتی که از گذشتگان نقل شده و منظور از عدل در آن، معنای مصدری است. «أبذل لصدیقک دمک و مالک، و لمعرفتک ردک و محضرک، و لعدوک عدلک و إنصافک» (زمخشری، ۱۴۱۲ ق، ج ۱، ص ۳۶۲) گاهی نیز در معنای و صفی به کاررفته است. شعر زهیر شاهدی بر این مطلب است که قبلاً ذکر شد.

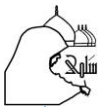
متی یشجر قوم تغل سراوتهم هم بیننا فهم رضا و هم عدل حمیری نیز در دیوان خود در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام به همین معنا اشاره دارد. (حمیری، ۱۴۲۰ ق، ص ۵۶)

علی هو العدل الموقق و الرضا و فارغ لبس المبهمات الغرائب گاهی این واژه به معنای برابری به کاررفته است. شعر حسان بن ثابت در مورد محبوبیت زید بن حارثه، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مؤید همین معنا است. (قرشی، ۱۴۲۴ ق، ص ۴۷)

و کان حب رسول الله، قد علموا، من البریة، لم یعدل به رجلا

شعر زیر نیز شاهدی دیگر بر این معنا است.

فلا تعدلی بینی و بین مغمر سقتک روایا المزن حیث تصوب منظور از «فلا تعدلی» «فلا تسوی» است. (شنتمری، ۱۴۲۲ ق، ج ۱، ص ۱۱۹)



عدل گاهی در مقابل ظلم است. شعر زیر مصداق این معنا است. (راغب، ۱۴۲۰  
ق، ج ۱؛ ص ۲۴۸)

و فینا عاملا عدل و جور      هما حلفا انبساط و انقباض  
گاهی استعمال این کلمه با «عن»، به معنای رویگردانی از چیزی است. مانند  
شعر مالک بن نویره (مفضل ضبی، ۱۴۲۴، ق، ص ۱۰۹)  
و لما أتیتم ما تمنی عدوکم      عدلت فراشی عنکم و وسادی

«عدل» گاهی به معنای نیمی از بار اطلاق شده و جمع آن «اعدال» است که  
در بحث مفهوم شناسی، بیان شد. شعر زیر شاهدی بر این معنا است.  
(شنتمری، ۱۴۲۲، ق، ج ۱، ص ۱۳۶)

و رحنا کأنا من جؤاثنی عشیئہ      نعالی التّعاج بین عدل و محقب



عدل به معنای بازگشت و رجوع هم استعمال شده است. در متون عربی در بیان اهمیت تدبیر در قرآن از یوسف بن اَسباط نقل شده که هرگاه آیات ترس از غضب را می‌خواند، به تسبیح و استغفار می‌پرداخت. «فإذا ذكرت ما فيه خشيت المقت فاعدل إلى التسبيح والاستغفار.» (زمخشری، ۱۴۱۲ ق، ج ۲، ص ۲۶۵)

با بررسی کاربردهای واژه عدالت در اشعار، امثال و متون نزدیک به صدر اسلام، مشخص می‌شود که همان معانی در کتب لغت ثبت و ضبط شده و معنای شایع این واژه پیش از نزول قرآن نیز رعایت حق بوده است.

#### ۴. حوزه معنایی

۱ - ۴. کلمات همسان

##### قسط

واژه قسط معمولاً با کلمه عدل همراه شده و به همان معنا به کار برده می‌شود. در آیه «یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط... أَلَا تَعْدِلُوا» (مائده: ۸) گفته شده منظور از شهداء بالقسط، شهداء بالعدل است. (طبری، ۱۴۱۲ ق، ج ۶، ص ۹۱) لذا می‌توان گفت که دو واژه عدل و قسط، همسان هستند.

قرآن کریم در موارد متعدد از واژه قسط استفاده کرده و به برپا داشتن آن فرمان داده است. «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (حجرات: ۹) «میان آن‌ها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید، که خدا دادگران را دوست می‌دارد.»

کلمه قسط مانند عدل، به دو معنای متضاد به کار برده شده است. قسط به معنای عدالت، از مصادری است که مثل عدل و صف واقع می‌شود. عرب می‌گوید: «رجل قسط» و «زید عدل». این کلمه در عدالت و ظلم هر دو به کار می‌رود. «مُقْسِط» به معنای عادل و «قاسِط»، ظالم است. (فراهیدی، ۱۴۰۹ ق، ج ۵، ص ۷۱) قسط بکسر اول به معنی عدل و بفتح آن به معنی ظلم و انحراف است. (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ ق، ج ۲، ص: ۵۷۵) به همین جهت کلمه «قاسط» را نیز از اضداد و بمعنی عادل و ظالم دانسته و گفته‌اند: «قاسط بمعنی ظالم و مقسط بمعنی عادل است.» (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۱۰، ص ۵۵۸)

لازم به ذکر است که طبق قاعده منطقی که «إِذَا اجْتَمَعَا افْتَرَقَا، وَإِذَا افْتَرَقَا اجْتَمَعَا» مانند حدیث «يُمَلَأُ الْأَرْضُ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا» (هلالی، ۱۴۰۵ ق، ج ۱، ص ۱۷۳)، قسط و عدل هرگاه جداگانه به کار روند، می‌توانند مفهومی مشابه داشته باشند، و زمانی که در کنار هم قرار گیرند، می‌توان بین معانی آنها، تفاوت قائل شد. در روایت فوق عدل و قسط مانند جور و ظلم، در کنار هم قرار گرفته‌اند.



در بیان تفاوت این دو گفته شده که عدل مفهومی گسترده‌تر از «قسط» دارد، زیرا؛ قسط درباره عدالت ظاهری و تقسیم عادلانه و نقطه مقابل آن تبعیض است. ولی عدل هم در مورد آن و هم در موارد دیگر به کار می‌رود. (عسکری، ۱۴۰۰ ق، ص ۲۲۹)

مؤید همسان بودن عدل و قسط را می‌توان واژه «قسطاس» به معنای ترازو دانست. «وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ» (اسراء: ۳۵ و شعراء: ۱۸۲) طبق نظر مشهور، این واژه عربی و مشتق از قسط است و بنا بر قولی لفظ رومی معرب شده است. (فیومی، ۱۴۱۴ ق، ص ۵۰۳)

۲ - ۴. کلمات همسو

### احسان

واژه عدل گاهی با کلمه احسان همراه است. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل: ۹۰) منظور از عبارت «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» این است که خداوند مردم را به عدالت و انصاف میان مردم و معامله به اعتدال که از افراط و تفریط و کجی و انحراف، دور باشد، امر می‌کند. و همچنین مردم را امر می‌کند که به یکدیگر نیکی کنند. کلمه «احسان» جامع هر خیری است. اغلب، به معنای بخشش مال به کار می‌رود. (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۶، ص ۵۸۶)

در تفاوت عدل و احسان گفته شده که عدل، توحید و احسان، انجام واجبات است. برخی هم معتقدند که عدالت در کارها و احسان در سخن‌ها است. بنا بر نظر گروهی دیگر، عدالت این است که انصاف کند و پاداش بخواهد و احسان این است که انصاف کند و پاداش نخواهد. (همان)

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در نهج‌البلاغه آیه فوق را این‌گونه تفسیر می‌فرماید: «وَقَالَ ع: فِي قَوْلِهِ تَعَالَى [عَزَّ وَجَلَّ] إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ الْعَدْلُ الْإِنصَافُ وَالْإِحْسَانُ التَّفَضُّلُ» (صبحی صالح، ۱۴۱۴؛ ص ۵۰۹)

تفاوت «عدل» و «احسان» این است که «عدل» مساوات و پاداش و مکافات است یعنی؛ برابر عمل نمودن و برابر پاداش، تلافی کردن. اگر خیر و نیک بود پس عدالتش همان تلافی به خیر و نیکی است و اگر شرّ و بدی بود عدلش همان شرّ و بدی است و «احسان» این است که در برابر خیر و نیکی، پاداشی بیشتر از آن داده شود و شرّ و بدی را کمتر از آن تلافی کنند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۲، ص ۳۳۰) با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان واژه احسان را با عدالت همسو دانست.

۳ - ۴. کلمات هم‌نشین

### صدق

صدق از کلمات هم‌نشین عدل است. «وَوَاتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا» (انعام: ۱۱۵) صدق نقیض و مقابل کذب است. (فراهیدی ۱۴۰۹ ق، ج ۵، ص ۵۶) «مصدق» کلمه، دین اسلام است و تمامیت این کلمه الهی از جهت صدق این است که آن‌چنان که گفته شده تحقق پذیرد، و تمامیت



آن از جهت عدل این است که مواد و اجزای آن یکنواخت باشد بدون اینکه مشتمل بر تضاد و تناقض شود، و هر چیز مطابق شأن خود سنجیده شود.» (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۷، ص ۳۲۹)

بعضی درباره معنای صدق و عدل گفته‌اند: «عدل امر خدا و صدق وعده او است.» (طوسی، ۱۴۱۱ ق، ج ۲، ص ۶۰۳) و برخی صدق را و صف اخباری که در قرآن آمده و عدل را و صف احکام آن می‌دانند. یعنی؛ آنچه در قرآن آمده، راست و عادلانه است. اخبار آن عاری از کذب و امرونی و حکم و اباحه و منع آن عاری از جور است. (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۴، ص ۵۴۷)

**تقوا**

در آیه ۸ سوره مائده، بعد از این واژه، کلمه تقوا آمده است. «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» در این آیه نتیجه و حاصل رعایت عدالت، نزدیک شدن به تقوا دانسته شده است. به همین جهت جمله «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَ اتَّقُوا اللَّهَ» را بر شهادت دادن به قسط، تفریع کرد. و در این جمله که نتیجه شهادت بر قسط است مؤمنین را به عدالت امر کرد و آن را وسیله‌ای برای حصول تقوا شمرد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۵، ص ۲۳۷)

بنا بر آموزه‌های دینی، رسیدن به تقوا برای هر انسان، هدف و غایت خلقت است. و زمینه رشد و تعالی و نزدیک شدن به انسان کامل از طریق رعایت عدالت میسر است. این مطلب جایگاه مهم عدل را در فرهنگ دین مشخص می‌کند.

۴ - ۴. کلمات متقابل

#### ظلم

این واژه در معنای متضاد عدل به کار می‌رود. «وضع الشيء في غير موضعه المختص به» (ابن منظور، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۲، ص ۳۷۳) ظلم در نظر زبان‌شناسان و بیشتر دانشمندان عبارت است از قرار گرفتن چیزی در غیر از جایی که مخصوص به اوست یا به نقصان و کمی و یا به زیادتی و فزونی و یا به عدول و انحراف از زمان و مکان آن، و لذا گفته می‌شود. ظَلَمْتُ السَّقَاءَ؛ در وقتی که شیر بی موقع از شتر مادینه دوشیده می‌شود. (راغب، ۱۴۱۲ ق، ص ۵۳۷)

در قرآن کریم دویست و نود بار، ماده ظلم در شکل‌های مختلف و در موارد گوناگون مورد تفسیح قرار گرفته، و حتی ظلم به خویش محکوم شناخته شده است. «وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ» (بقره: ۲۳۱) و چهل و یک بار این صفت ناپسند با قاطعیت تمام از آفریدگار جهان نفی شده است. «وَ أَنْ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» (حج: ۱۰)

ظلم در روایات بسیار مورد مذمت واقع شده است، امام علی علیه السلام می‌فرماید: «يَا كَا وَ الظُّلْمَ فَإِنَّهُ أَكْبَرُ الْمَعَاصِي وَ أَنْ الظَّالِمَ لِمَعَاذِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِظُلْمِهِ» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ ق، ص ۱۶۷)

قرآن کریم از عذابی که برای ستمگران مهیا شده سخن می‌گوید و بیان می‌دارد که عذرخواهی ستمگران سودی برایشان ندارد و دچار لعنت خداوند می‌شوند. «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَ



لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» (غافر: ۵۲) همچنین بیان می‌کند که ستمگر در روز قیامت حسرت می‌خورد. «يَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ» (فرقان: ۲۷)

کفر

این واژه در لغت به معنای پوشاندن است. (راغب، ۱۴۱۲ ق، ص ۷۱۴) با ورود این کلمه در حوزه معنایی قرآن، به پوشاندن حق اطلاق شده است. لذا می‌توان با توجه به معنای عدل، یعنی؛ حکم کردن به حق، کفر را مقابل عدل قرار داد. «ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ» (انعام: ۱) هواپرستی نیز مانع عدالت و دادگری است. بنابراین می‌توان آن را مانع و شاید به نوعی در مقابل عدل دانست. چنان که در قرآن می‌خوانیم: «فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا» (نساء: ۱۳۵) تبعیت از هوای نفس انسان را از حق و رعایت عدالت بازمی‌دارد.

تبعیت از هوا در روایت نیز به دلیل مانع شدن از حق، مورد مذمت قرار گرفته است. «وَإِنْ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَتَّيْنَا اتَّبَاعَ الْهَوَىٰ وَ طُولَ الْأَمَلِ لِأَنَّ اتَّبَاعَ الْهَوَىٰ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ طُولَ الْأَمَلِ يَنْسِي الْأَخِرَةَ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۴، ص ۴۱۷)

اگر نظام آسمان و زمین بر محور هوی و هوس مردم بگردد فساد سرتاسر پهنه هستی را خواهد گرفت: «وَ لَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ» (مؤمنون: ۷۱) جایی که هواپرستی بر انسان حاکم شود، نه پای دین در میان است و نه پای حق، بنابراین عدالتی هم نخواهد بود.

صفات اخلاقی را هم می‌توان به‌عنوان صفات اعتدالی، به نوعی در این حوزه معنایی دخیل دانست.

#### ۱. امر به معروف و نهی از منکر

در سخنی از امام علی علیه السلام عدالت خواهی و بیان سخن عدل در پیشگاه حاکم ظالم با امر به معروف و نهی از منکر مقایسه، بلکه بر آن برتری داده شده است: «وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتُهُ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ. وَ إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقَرَّبَانِ مِنْ أَجَلٍ وَ لَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ، وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ» (صبحی صالح، ۱۴۱۴ ق، ص ۵۴۲) و تمام کارهای نیکو و جهاد در راه خدا، برابر امر به معروف و نهی از منکر چونان قطره‌ای (آب دهان) بر دریای موج و پهناور است و همانا امر به معروف و نهی از منکر نه اجلی را نزدیک می‌کنند و نه از مقدار روزی می‌کاهند، و از همه اینها برتر سخن حق در پیش روی حاکمی ستمکار است.

#### ۲. عبادت

عدالت در سخنی از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با عبادت مقایسه شده است: «عَدْلٌ سَاعَةٌ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَبْعِينَ سَنَةً قِيَامَ لَيْلِهَا وَ صِيَامَ نَهَارِهَا» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۷۲، ص



۳۵۲) یک ساعت اجرای عدالت بهتر و با ارزش تر از عبادت هفتاد ساله‌ای است که همراه شب زنده داری و روزه داری ایام آن باشد.

### ۳. شجاعت

برتری عدل بر شجاعت در حدیثی از امام علی علیه السلام بیان شده است: «الْعَدْلُ أَفْضَلُ مِنَ الشَّجَاعَةِ لِأَنَّ النَّاسَ لَوْ اسْتَعْمَلُوا الْعَدْلَ عُمُومًا فِي جَمِيعِهِمْ لَأَسْتَعْنُوا عَنِ الشَّجَاعَةِ» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ ق، ج ۲۰، ص ۳۳۳) عدل برتر از شجاعت است؛ زیرا اگر مردم عدل را در همه امور رعایت کنند از شجاعت بی‌نیاز خواهند بود.

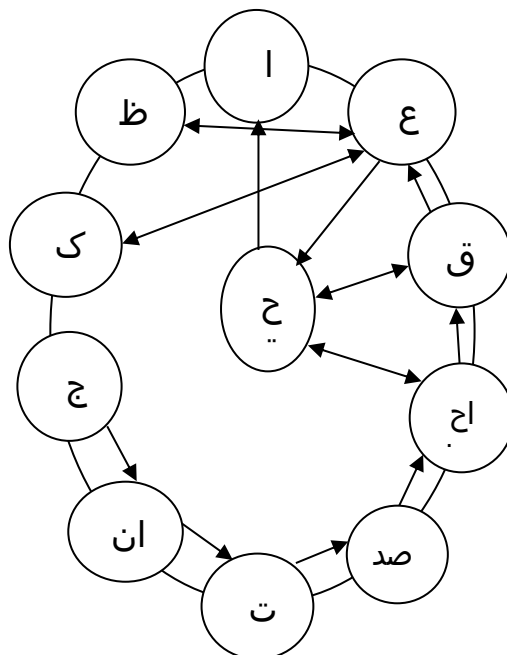
### ۴. جود

در سخنی از علی علیه السلام عدالت با جود مقایسه شده است که در بحث کاربرد غیرقرآنی، بیان شد. (صبحی صالح، ۱۴۱۴ ق، ص ۵۵۳)

### ۵. انصاف

گاهی واژه عدالت با انصاف همراه می‌گردد. البته این مورد در قرآن وجود ندارد. اما در روایت از امام علی علیه السلام آمده که فرمودند: «الْعَدْلُ الْإِنصَافُ وَ الْإِحْسَانُ التَّفَضُّلُ» (صبحی صالح، ۱۴۱۴ ق، ص ۵۰۹) عدل همان انصاف است و احسان به معنای تفضل (عطیه و بخشش زیاد) است. با توجه به آنچه بیان شد می‌توان نمودار حوزه معنایی این واژه را ترسیم نمود.

در این حوزه معنایی، «حق» به‌عنوان واژه کانونی در مرکز قرار می‌گیرد. با قرار گرفتن این کلمه در نظام معنایی قرآن، با واژه «الله» ارتباط پیدا می‌کند. زیرا؛ همان‌گونه که بیان شد در جهان‌بینی قرآنی، ملاک حق، مطابقت با فرامین الهی است. ربط واژه «عدل» با کانون این حوزه، این است که هر حکمی که بر اساس حق باشد، عدالت است. «قسط»، همسان و «احسان» همسو با «عدل» هستند. «ظلم» مقابل آن است. واژه «کفر» هم می‌تواند با توجه به نظام معنایی قرآن، در مقابل «عدل» قرار گیرد. کلمات دیگر نیز به‌عنوان هم‌نشین در این نظام قرار می‌گیرند.



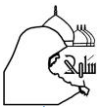


۱. با معناشناسی «عدالت»، مجموعه‌ای از واژگان را می‌توان در شبکه‌ای به هم پیوسته، قرار داد. به محض ورود این کلمه به حوزه و نظام معنایی قرآن، ارتباط و پیوند خاصی با مفهوم «حق» و پیروی از آن، برقرار می‌شود. لذا «عدالت» تقدس و جایگاه ویژه‌ای در مفاهیم دینی پیدا می‌کند.
۲. مرکز و کانون این نظام حکم کردن بر اساس حق است. بنابراین کلمه کانونی این حوزه «حق»، یعنی عمل بر اساس فرامین الهی می‌باشد. بقیه کلمات هم‌نوا در این نظام قرار می‌گیرد. معنای واژه «عدالت» و مشتقات آن همه به دو معنای اساسی استواء و اعوجاج برمی‌گردد.
۳. تطور و بررسی کاربردهای واژه «عدالت»، در زمان پیش از نزول قرآن، در مدت نزول و پس از آن، نماینگر این مطلب است که تغییر و تحول محسوسی در کاربرد آن به وجود نیامده است. در واقع بررسی در زمانی این واژه، به ما نشان می‌دهد که عدالت از ابتدای خلقت به معنای حق جویی و حق خواهی در بین انسان‌ها مورد احترام بوده است. با ورود این واژه به حوزه دین، نگرش به آن بر اساس جهان‌بینی قرآن، فرق کرده است. زیرا؛ از منظر دین، ملاک حق بودن را خداوند بیان می‌کند.
۴. «عدالت»، از منظر اخلاق، ادب، فلسفه، عرفان و علم‌الاجتماع معانی متفاوت یافته است. در این میان، برخی در مساوات، برخی در انصاف، برخی در حقوق، برخی در میزان، برخی در اعتدال و برخی در ملکات نفسانی و فضائل اخلاقی معنای آن را طلب می‌کنند.
۵. بهترین و کامل‌ترین تعریف از عدالت، طبق بیان حضرت علی علیه السلام «وضع در موضع» است که در تقابل با ظلم و ستم یعنی «وضع در ناموضع» معنا می‌یابد.



قرآن کریم

- ۱- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه (للصبحی صالح)، قم، هجرت، ۱۴۱۴ ق.
- ۲- علی بن الحسین، امام چهارم علیه السلام، صحیفه سجادیه، قم، دفتر نشر الیهادی، چاپ اول، ۱۳۷۶ ش.
- ۳- منسوب به جعفر بن محمد، امام ششم علیه السلام، مصباح الشریعة، بیروت، ناشر اعلمی، چاپ اول، ۱۴۰۰ ق.
- ۴- ابن طاووس، علی بن موسی، جمال الأسبوع بکمال العمل المشروع، قم، دار الرضی، ۱۳۳۰ ق.
- ۵- ابن طاووس، علی بن موسی، إقبال الأعمال (ط- القديمة)، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ق.
- ۶- أبو الحجاج یوسف بن سلیمان بن عیسی الشنتمری، أشعار الشعراء الستة الجاهلیین، شنتمری، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۲ ق.
- ۷- ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ق.
- ۸- ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی (للصدوق)، تهران، کتابچی، ۱۳۷۶ ش.
- ۹- ابن سیده، علی بن اسماعیل، المحکم و المحيط الأعظم، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق.
- ۱۰- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق.
- ۱۱- ابن درید، محمد بن حسن، جمهره اللغه، بیروت، دار العلم للملایین، چاپ اول، ۱۹۸۸ م.
- ۱۲- ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغه، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.
- ۱۳- ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.
- ۱۴- ایزوتسو، خدا و انسان در قرآن، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ترجمه احمد آرام، ۱۳۶۸ ش.
- ۱۵- تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، قم، دار الکتب الإسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.
- ۱۶- جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح: تاج اللغه و صحاح العربیة، بیروت، دار العلم للملایین، چاپ اول، ۱۳۷۶ ق.
- ۱۷- حمیری، اسماعیل بن محمد، دیوان السید الحمیری، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
- ۱۸- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت، دار القلم، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
- ۱۹- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء، بیروت، چاپ



اول، ١٤٢٠ ق.

- ٢٠- زمخشرى، محمود، ربيع الأبرار و نصوص الأخيار، بيروت، مؤسسه الاعلمى، ١٤١٢ ق.  
٢١- طباطبائى، سيد محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامى جامعه مدرسین حوزه علميه قم، چاپ پنجم، ١٤١٧ ق.  
٢٢- طوسی، محمد بن الحسن، مصباح المتهدّ و سلاح المتعبّد، بيروت، مؤسسه فقه الشيعه، ١٤١١ ق.

٢٣- طبرسى فضل بن حسن، مجمع البيان فى تفسير القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ١٣٧٢ ش.



٢٤- طريحي، فخرالدين بن محمد، مجمع البحرين، تهران، مرتضوى، چاپ سوم، ١٣٧٥ ش.  
٢٥- طبرى ابو جعفر محمد بن جرير، جامع البيان فى تفسير القرآن، بيروت، دار المعرفه، چاپ اول، ١٤١٢ ق.

٢٦- عياشى محمد بن مسعود، كتاب التفسير، تهران، چاپخانه علميه، تحقيق: سيد هاشم رسولى محلاتى، ١٣٨٠ ق.

٢٧- عسكرى، حسن بن عبدالله، الفروق فى اللغة، بيروت، دار الافاق الجديده، چاپ اول، ١٤٠٠ ق.

٢٨- فراهيدى، خليل بن احمد، كتاب العين، قم، نشر هجرت، چاپ دوم، ١٤٠٩ ق.

٢٩- فيومى، احمد بن محمد، المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى، قم، مؤسسه دار الهجره، چاپ دوم، ١٤١٤ ق.

٣٠- فيروزآبادى، محمد بن يعقوب، القاموس المحيط، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٥ ق.

٣١- قرشى، أبو زيد محمد بن أبى الخطاب، جمهره أشعار العرب، بيروت، دار الكتب العلميه، ٢٠٠٠ م، ١٤٢٤ ق.

٣٢- قمى مشهدى، محمد بن محمدرضا، تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران، چاپ اول، ١٣٦٨ ش.

٣٣- كلينى، محمد بن يعقوب، كلينى، تهران، دار الكتب الإسلاميه، ١٤٠٧ ق.

٣٤- كفعمى، ابراهيم بن على عاملى، المصباح للكفعمى (جنة الأمان الواقيه)، قم، دار الرضى (زاهدى)، ١٤٠٥ ق.

٣٥- مجلسى، محمداقبر بن محمدتقى، بحار الأنوار، بيروت، چاپ دوم، ١٤٠٣ ق.

٣٦- مفضل ضبى، امثال العرب، بيروت، دار و مكتبه هلال، چاپ اول، ١٤٢٤ ق.

٣٧- هلالى، سليم بن قيس، كتاب سليم بن قيس الهلالى، قم، نشر الهادى، چاپ اول، ١٤٠٥ ق.